

احمد مهران فردی پلمات سابق ایران در افغانستان از تجربه ۸ ساله اش در جنگ می گوید

پابند خاک سرخ

شرایط آنقدر سخت بود که اگر می خواستیم ۲۰ بولدوزر را به خط مقدم ببریم باید دو یست راننده همراه خود می بردیم، زیرا بر اساس آماری که دستان آمده بود، در عبور از مسیر، ده راننده به شهادت می رسیدند

در کارنامه کاری احمد مهران فر که یکی از همسایگان مادر محله رضاشهر است، عناوین مختلفی را می توان پیدا کرد؛ مدیر جهاد سازندگی شهرستان خواف، شهرستان مشهد و افغانستان، مدیر بنیاد جانبازان و امور ایثارگران استان، شهردار منطقه ۵ و ۸ مشهد، فرماندار چناران و استادی دانشگاه آزاد

۲۰. بعضی ها خندقی با عرض ۶ متر را با جعبه های باروت پر کرده بودند

خاطرم هست که بعد از فتح خرمشهر توسط رژیم بعث، صدام یک تیم کاملاً کهنه کار مجرب نظامی را از شوروی سابق دعوت کرد تا ببینند آیا با وجود همه دژهای تسخیرناپذیری که مانند حلقه ای خرمشهر را دربر گرفته بود، باز هم فتح دوباره آن توسط نیروهای ایرانی میسر است یا نه؟ به حق هم کار دشواری بود، به عنوان مثال صدام حسین برای اینکه از ورود نیروهای ایرانی به شهر جلوگیری کند، دستور داده بود خندقی با عرض شش متر دور تادور شهر حفر شود. بعضی ها این خندق را با جعبه های باروت و انواع تله های انفجاری پر کرده بودند. علاوه بر این دیواری از سیم خاردار هم دور تادور شهر را احاطه کرده بود. در تمام زمین ها مثل چوب خیزران آهن کاشته شده بود تا حتی هواپیماها و چتر بازان نتوانند از راه آسمان وارد شهر شوند. این ها و

بخشی از همین سمت هاست اما پای حرف ها و خاطراتش که می نشینیم رزمنده بودن در ۸ سال جنگ تحمیلی برایش افتخار نیست فرای همه سمت هایی که تاکنون داشته و دارد. او که این روزها در سال پنجاه و ششم زندگیت، از ابتدا تا انتهای جنگ را تجربه کرده و در ۶ عملیات اصلی دوران دفاع مقدس شرکت داشته است.

بسیاری تمهیدات نظامی دیگر همه و همه آن چیزی بود که این تیم روسی یک هفته تمام در خرمشهر مشاهده کردند و به تحقیق و تفحص درباره آن پرداختند. در نهایت هم برای جمع بندی مجددنزد صدام رفتند و گفتند: «خیالتان از جانب خرمشهر راحت باشد که نه تنها ایران، اگر همه دنیا یاورشان شود، محال است ایرانی ها دوباره بتوانند خرمشهر را فتح کنند.»

۲۰. وقتی ژنرال روسی از دیدار ایرانی ها متعجب شد

این خاطره را بگذارید کنار آنچه که یکی از دوستانم بعد از جنگ تعریف کرد. او می گفت: «بعد از پایان جنگ در قالب هیئتی برای انعقاد یک قرارداد بزرگ نظامی به روسیه رفتیم. وقتی وارد مسکو شدیم، دیدیم ژنرال عالی رتبه ای که در رأس هرم جبهه نظامی شوروی سابق قرار داشت، خیلی به ما نگاه می کند؛ حتی در جلسه ای که برگزار شد، برایمان چای آورد و خودش پذیرایی می کرد. دیدیم حرکت بسیار عجیب و در واقع غیر دیپلماتیک است. این شد که بعد از پایان جلسه از ژنرال روسی پرسیدیم: «ما اجرای این رفتار شما چیست؟» و او هم در جواب گفت: «یک زانی همراه گروهی

در جبهه غرب، میانه و جنوب فرمانده گردان بوده و بعد از آن هم با حضور در جهاد سازندگی در جبهه دیگری به مناطق جنگ زده و محروم خدمت کرده است. همین است که بخش اصلی گفت و گوی ما با او به تعریف از حال و هوای جنگ پیش می رود. گزارش پیش رونقی است به خاطرات او از ۸ سال دلدادگی و وطن پرستی.

نظامی خبره به خرمشهر آمدیم تا گزارشی برای صدام تهیه کنیم مبنی بر اینکه آیا دوباره ایرانی ها می توانند خرمشهر را پس بگیرند یا نه؟ تیم ما با ادله های فنی و نظامی بسیار به این جمع بندی رسید که صدام اگر همه نیروهایش را هم از خرمشهر خارج کند، باز هم باکی نیست. سؤال من از شما ایرانی ها این است: «از کجا وارد خرمشهر شدید؟ زیرا فتح دوباره این شهر با وجود آن همه دژ و مانع بعید بود.»

۲۰. جازۀ عراقی ای را دیدم که سنگ های ولگرد به نیش کشیده بودند

در جنگ بین ایران و عراق، حدود ۱۸ هزار عراقی کشته شدند. ۱۷ هزار نفر هم اسیر شدند. از نظر علمی معمولاً مار مجروحان دوبرابر کشته هاست؛ این یعنی ما تقریباً ۴۰ هزار زخمی روبه رو بودیم. خاطرم هست یک بار در بیابان های تفتیده و خشک اطراف خرمشهر چند جازۀ عراقی را دیدم که سنگ های ولگرد به نیش کشیده بودند. با اینکه دشمن هم محسوب می شدیم، اما قلبم از دیدن این صحنه به درد آمد و همان جابه این فکر کردم که چرا باید دو کشور همسایه و مسلمان با هم بجنگند و برادران دینی خود را قتل عام کنند.

